

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: زنده یاد قیوم رهبر  
بازتکثیر: کمیته فرهنگی (ساما)  
۱۷ اکتوبر ۲۰۱۷

## از سراب تا سراب از مسکو تا واشنگتن

حاشیه ای بر " حل سیاسی... " - ۴



زنده یاد قیوم رهبر

### ۳- افغانستان فلسطین دیگر:

جنبش مقاومت فلسطین در طول دوران زندگی خود یک جنبش پرآوازه ای بوده است که محتوای انقلابی آن فدای حرکات دیپلماتیک وسیع شده است. این جنبش چه در زمان شقیری با جبهه آزادیبخش فلسطین آن و چه هم بعد از بازسازی آن پس از جنگ جون سال (۱۹۶۷) و میلاد سازمان های مسلحانه که بعداً در سازمان آزادیبخش فلسطین مدغم گردیدند، خیلی زود به عنوان گردانندگان سیاست کشور های عربی مجاور و یا غیرمجاور مورد استفاده قرار گرفتند.

و اکنون نیز سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) آن نهاد " انقلابی " ایست که دندان و چنگال آن برای نابودی دشمن از بین رفته و فقط می تواند با دهان گشاد و خیلی بزرگ صحبت کند. یکی از بدایل مطروحه امریکا برای جنبش مقاومت افغانستان نیز همین است که این جنبش را از محتوای عملی و مبارزاتی آن تهی کرده تا کبوتر سپید صلح برخاسته از قصر سفید تا الیزه و اسلام آباد و تهران و... در یک حرکت " ماکو " مانند سیر کند.

" فلسطینی ساختن " افغانستان برای جلوگیری از دو خطر احتمالی آمادگی می گیرد: یکی بروز و پیشرفت یک حرکت ملی و انقلابی، مستقل از دایره ابرقدرت ها و به خصوص از قدرت های غربی - کاری که از اول تا کنون با شدت عمل و به وسائل متعدد از بروز آن جلوگیری شده است - و دیگری به وجود آمدن یک " موی دماغ " (هم مانند) خمینی در ایران که اگر چه هم در دورنما منافع آن ها را در خطر نمی اندازد، ولی به صورت آنی می تواند شگاف هائی در ستراتیژی کلی آن ها به وجود آورد.

برای جلوگیری از این دو حرکت که به طور بالقوه در درون جنبش مقاومت وجود دارد - یکی به دلیل تکامل ذاتی درون جنبش و دیگری با مداخله های ایرانی در مسائل داخلی افغانستان - به وجود آوردن یک نیروی دست و پا بسته و دهن گشاد که بتواند مطابق " قوانین " بازی آن ها بکار بردارد، خیلی ارزش دارد.

یکی دیگر از عناصر " فلسطینی کردن " حالت درجاذگی ( Stagnation ) آن است. در صورتی که دو ابرقدرت به توافقات لازم در مورد افغانستان نرسند، این معضله را در مقابل دولت های دست نشانده روس در افغانستان برای مدت درازی در یک حالت " نه پیروزی، نه شکست " نگه می دارند تا بتوانند با اوضاع متغیر جهانی در آینده ها روی آن تصمیم گیری نمایند، عواملی را بیافرینند و عوامل مانعه را از بین ببرند و یا در آینده با حل بعضی پرابلم ها در روابط ذات البینی دو ابرقدرت به توافقاتی برسند.

هم اکنون در میان مقاومت افغانستان و در سطح بین المللی روی " فلسطینی کردن " افغانستان کار می شود: مثال هائی از این دست زیاد است. عقب گشت اداره سخت گیر ریگان از تحریم صادرات غله به شوروی، و انحراف "فرانسوا میتران" از سیاست دولت " سوسیالیستی "ش مبنی بر این که " تا وقتی مسأله افغانستان حل نشود، با شوروی روابط عادی نمی توان داشت ". در هر دو حالت هر دو دولت به این نتیجه رسیده اند که مسأله افغانستان یک حالت دوامدار بین المللی را ارائه می دهد و نمی توان قضایای عملی روزمره را بدان مربوط ساخت. بناءً باید آن را در ردیف قضایای ممتد و مستمر اختلافات بین المللی مطالعه کرد. و به این صورت " فلسطینی ساختن " قضیه افغانستان شکل می گیرد، تکامل می یابد و بالاخره به اجراء درمی آید.

#### ۴. افغانستان کوبای دیگر علیه روسیه:

اگر در حالت " کامبودیائی کردن "، پذیرش حالت موجود مطرح نبوده و رسیدن به آن راه های حلی مورد نظر است که در آن نیرو های طرفدار امریکا و یا اقلأ شخصیت های میانجی و " بی طرفی " مانند " سیهانوک " به جای وضع موجود عرض اندام نمایند؛ در حالت کوبائی کردن آن چه مدنظر است، پذیرش حالت موجود و ایجاد عکس العمل در رابطه با آن در اوضاع محیط آنست. امریکا در بدترین حالت، یعنی در آن حالتی که نیرو های طرفدار آن نتوانند مطابق برنامه تعیین شده عمل کنند تا دولت دست نشانده روس را در افغانستان سرنگون سازند؛ در آن صورت همیشه این امکان را باز نگهداشته اند تا با حکومت دست نشانده روس در افغانستان روابطی برقرار نمایند و شناسائی ( de facto ) خود را تا شناسائی ( de jure ) بالا ببرند.

در این صورت آن چه اهمیت دارد، بسیج کشور های منطقه علیه نفوذ امپریالیسم روس و به وجود آوردن یک کمربند دفاعی جدید است تا مانع نفوذ و پیشروی روس به طرف جنوب باشد. لذا آن چه در این طرح عمده و اساسی است، نه خود افغانستان و تغییر در اوضاع داخلی آن، بلکه تغییر در اوضاع داخلی و بین المللی منطقه به نفع امریکاست و این در واقع کمترین چیزی است که می تواند در حل مسأله افغانستان بدان قانع شود.

در اخیر نقطه قابل تذکر در همه این بدائل - چه روسی و چه امریکائی - اینست که به مثال کشیدن کشور های معینی فقط برای تجسم و تمثیل بوده است و افغانستان کنونی هیچ گونه قرابتی از لحاظ تاریخی اوضاع و شرایط داخلی و عوامل و انگیزه های درونی با این کشور ها ندارد.

### ج : بدائل مطروحه در درون جنبش مقاومت افغانستان:

نیرو های درگیر جنگ مقاومت در افغانستان شدیداً ناهمگون اند. ملت به پاخاسته ما نیز از طبقات و اقشار اجتماعی متعدد و متخاصم تشکیل یافته که اکنون همه درگیر یک جنگ میهنی بزرگ با اهداف و سیاست های متفاوت اند. در کنار کارگران، دهقانان و طبقه وسطی، فئودالیسم نیز با تمام وزنه و امکانات تاریخی خود با استفاده از اوضاع مساعد ملی و بین المللی - در جنگ دخیل بوده و سازمان های سیاسی خود را به وجود آورده است تا در مصاف تاریخی با سرمایه داری دلال، بهشت از دست رفته خود را بازیابد و درسنیزه استعماری - فئودالی، خواهان آن راه های حلی اند که اربابان پشت پرده و یا روی صحنه آن ها حکم می کنند.

نیرو های انقلابی جامعه با وجود پراگندگی آن در تمام ساحات از بدو کودتای ثور کوشیده اند صف مستقل خود را در این نبرد دوران ساز داشته باشند که بدیل انقلابی در مقابل استعمار لجام گسیخته روس از طرح ها و راه های حل ارتجاعی نیز به همان اندازه فاصله دارد که از رفورمو - کولونیالیسم روسی. طبقات وسطی جامعه ما درین میان نتوانسته اند سازمان سیاسی مستقل و یا مؤثر خود را به وجود آورند و به عنوان عناصر دنباله رو در این ماجرا این طرف و آن طرف دست و پا می زنند.

بناءً جنگ هر کدام از این طبقات نیز متکی به سیاست آن هاست و دورنمای تعیین شده و هدف گیری شده آن ها با بدائل مطروحه ایشان برای افغانستان آینده نیز کاملاً از هم متفاوت است که ما در این مختصر به چند تایی آن اشاراتی خواهیم داشت:

### ۱ - افغانستان امتداد پاکستان:

عده ای از نیرو های مقاومت سرنوشت خود را کاملاً به سیاست های مطروحه پاکستان بسته اند. و این چیز عجیبی نیست، چه این نیرو ها در این جا زاده شده، پرورش یافته، و همه هستی و واقعیت وجودی خود را مرهون زمامداران پاکستان هستند. بناءً نمی توانند در علت غائی خود نیز از ولی نعمت - و از آن فراتر آفریننده خود - دوری گزینند.

پاکستان کشوری تنو - پراگماتیستی است که در آن گاهی مذهب در خدمت اهداف پراگماتیستی طبقات حاکم بوده است و زمانی پراگماتیسم آن در خدمت نیرو های سیاسی مذهبی. ولی به هر حال این کشور خود را به عنوان یک کشور ایدئولوژیک مطرح می کند و از این که تاریخ گذشته آن جزئی از تاریخ هند قدیم و یا افغانستان قدیم است، با این دو کشور نیز در رابطه و تضاد قرار دارند. از یک جانب پاکستان امتداد هند و افغانستان است، ولی از جانب دیگر با ذاتیت سیاسی خود بعد از جنگ عمومی دوم در تقابل با موجودیت دو کشور فوق نیز قرار گرفته است.

بناءً سیاست افغانستان این کشور بنا بر ماهیت تنو - پراگماتیستی آن از یک جانب با منافع پراگماتیستی آنی و درازمدت این کشور را حمایت نماید و از جانب دیگر باید امتداد ایدئولوژیک آن را هم مانند "جماعت اسلامی" در افغانستان متحقق بسازد.

از لحاظ پراگماتیسم سیاسی مهم ترین مسأله ای که در سیاست افغانی پاکستانی مطرح است، گرفتن یک قرارداد بین المللی برای شناسائی خط دیورند به عنوان مرز رسمی دو کشور افغانستان و پاکستان است. مسأله ای که در بیش از

سی سال یکی از نقاط زخم پذیر سیاست خارجی پاکستان بوده است و اکنون فرصتی طلایی برای التیام آن به وجود آمده است.

بعد از سقوط امپراتوری "مرد بیمار اروپا" در اوایل قرن بیستم، مسأله خلافت اسلامی تغییر شکل داد و کشور های متعددی می خواهند "کعبه آمال" کشورهای اسلامی گردند.

از ترکیه تا ایران، از سعودی تا مصر، از لیبیا تا مغرب همگی ادعای رهبری کشورهای اسلامی را دارند و پاکستان نیز در این مسابقه بنابر سلسله اوضاع مناسب جایگاه خوبی را احراز کرده است. امتداد نظامی پاکستان در کشور های عربی و به خصوص کشور های خاورمیانه و خلیج فارس و امتداد ایدئولوژیک آن به طرف جنوب شرق آسیا و اکنون به طرف شمال غرب همگی در واقع تحقق این دکترین است که خود را در اشکال مختلف می پوشاند. ایجاد یک رژیم تئوکراتیک مدل پاکستانی نه تنها این کشور را در مرز های شمال غربی آن از دیدگاه امنیتی در موقعیتی دلخواه قرار می دهد، بلکه امتداد ایدئولوژیک آن می تواند افغانستان را به خط دفاع اول پاکستان مبدل گرداند.

ما اکنون سر آن نداریم تا سیاست افغانی پاکستان را در تمام جوانب آن تشریح نمائیم. آنچه برای ما ارزش دارد، اینست که نیرو های معین افغان نه تنها با این دکترین همراهی دارند، بلکه به ابزار بی اراده آن مبدل شده اند.

بناء در "حل سیاسی قضیه افغانستان" برای آن ها، آزادی واقعی کشور از قید و بند روابط جابرانه امپریالیستی، دموکراسی برای مردمی که تمام هستی خود را در راه آزادی خود نثار کرده اند، و عدالت اجتماعی برای توده های محروم نه تنها مطرح نیست، بلکه این نیرو ها صریحاً در مقابل آن به نام مخالفت با کفر و الحاد و... می ایستند. به دلیل این که رژیم مزدور روسی این گونه شعار ها را بلند کرده است، بناء بلند کردن این شعار از طرف هر کس دیگری، آن ها را در صف "خلق" و "پرچم" قرار می دهد. این منطق عوامفریبانه فقط و فقط به خاطر اینست که راه را برای تسلط خود و اربابان خود خالی نمایند.

جای تعجب نیست که کادر های رهبری این نیرو ها صراحتاً اظهار می کنند که مقصد از جهاد ما آزادی افغانستان نیست، بلکه اسلام است؟! اسلام بدون آزادی، اسلام در اسارت و وابستگی! و تبلیغ این که ناسیونالیسم، میهن دوستی و آزادیخواهی همگی مترادف با کفر است، خلع سلاح کردن مردم از خواست ها و نیاز های به حق تاریخی شان با ابزار مذهبی است.

این نیرو ها در طول هشت سال جنگ ادامه دهنده گستاخ و بی آرم این سیاست بوده است، ولی در طی همین مدت آشکار شده است که مردم ما به آزادی میهن و آزادی خویشتن خویش تا آن حدی پیوند دارند که نمی توانند آن را در مقابل هیچ بدیلی نادیده بگیرند، هر چند این بدیل با کلمات انقلابی و متبرک پوشانده شود.

رهبران این گرایش اگر چه ظاهراً در مقابل شایعات "حل سیاسی" واکنش نشان می دهند، ولی در واقعیت امر آن ها حاضر اند حتی با شیطان نیز دست همکاری بدهند، مشروط بر این که حاکمیت و سروری آن ها را به مردم ما تضمین نماید. نمونه زد و بند های عده ای از رهبران پیشاوری با امین جلاد و نمونه های همکاری رسوای پنجشیر با روس مشت نمونه خروار است.

هم اکنون روس اشغالگر عده ای از این قماش مردم را به طور غیابی "محاکمه" می کند تا با بزرگ ساختن آن ها در ذهنیت توده ها روزی بتواند آن ها را نیز به عنوان بدیل در راه "حل سازشی" مورد استفاده قرار دهد و بدین صورت با سیاست قطعه قطعه کردن مقاومت ( Piece Meal Policy ) هر یکی را به دامی و به رنگی در گرد خود نگهدارد.

شوونیسیم و توسعه جوئی یکی از ارکان سیاست ایران است که هم در زمان شاه و هم در زمان خمینی در مقابل کشور های همسایه به پیش برده شده و می شود و این سیاست فقط در اشکال و انگیزه های خود تا حدودی از هم متفاوت است، ولی علل و اهداف آن با هم یکی است.

شاه ایران نظر به خلیج فارس دوخته بود و خمینی خلیج فارس و خاور میانه را یک جا هدف خود قرار داده است. شاه ایران تصرف آب هیرمند و هرات را در نظر داشت و خمینی الحاق تمام ولایات غربی و مناطق مرکزی افغانستان را در نظر دارد. شاه ایران به حق " تاریخی " شاهنشاهی اتکاء می نمود و خمینی بر " ولایت فقیه " و حق " الهی " آن. و بالاخره شاه ایران در خفاء و به طور غیرمستقیم و گاهی نیز خجالتی از اهداف توسعه طلبانه خود صحبت می نمود، ولی خمینی در روشنی افکار جهان به طور مستقیم و گستاخانه به افغانستان نمایندگان امام را می فرستد تا بر سرنوشت مردم تصمیم بگیرند و حل سیاسی قضیه افغانستان را نیز در امتداد ولایت فقیه در چارچوب " اهل الحل و العقد " اسلامی ممکن می داند.

با این سیاست و با این دید دولت ایران نمی توانست در گیرودار حادثه افغانی نیرو های وابسته ای برای خود دست و پا نکند. این کوشش اشکال و ابعاد گونه گونه ای برای خود گرفت که خود داستانی است طولانی و درد انگیز؛ ولی آن چه ارزش دارد، اینست که ایران اکنون به طور عمده بر روی سه نیروی به ظاهر افغانی اتکاء دارد : سپاه پاسداران، سازمان نصر و حزب الله [بعداً همه را در چوکات " حزب وحدت اسلامی " و ادار به اتحاد با یک دیگر نمود- پورتال] و گاهی هم حرکت اسلامی. این ها نیرو های مزدور ایرانی اند که منافع ملی و میهنی خود را فدای سیاست توسعه جویانه ایرانی کرده اند.

بدیل اساسی آن ها برای آینده افغانستان، ایجاد یک افغانستان ملحق شده به " ولایت فقیه " خمینی است. وقتی از بدیل سیاسی این نیرو ها صحبت می کنیم، باید به طور دقیق از بدیل دولت ایران صحبت کنیم که به پشتوانه این نیرو ها می خواهد در افغانستان و در مجامع بین المللی پیاده شود.

ایران در آغاز مذاکرات ژنیو در سال ۸۳ طرح خود را برای آینده افغانستان چنین فورمولبندی نمود : اخراج نیرو های روسی و جایگزینی نیرو های صلح اسلامی در افغانستان، یک شورای اسلامی بین المللی مرکب از علمای روحانی کشور های ضد امپریالیست اسلامی زمام امور افغانستان را به دوش می گیرند و به عنوان دولت موقت، برای آینده افغانستان زمینه را مساعد می سازند.

این طرح بسیار روشن و گویا است. حق حاکمیت ملی افغانستان، آزادی آن و سرنوشت آن و قیومیت سیاسی آن به کشور های " ضد امپریالیست اسلامی!! " داده می شود. آن ها نیز این قدرت را در آینده ها مطابق میل خود به نیرو های مزدور و وابسته خود می سپارند. البته مقصود از ضد امپریالیست، تمایل انحصار گرائی ایرانست که خود را بدان ملقب می سازد و در ظاهر عربستان سعودی و حتی پاکستان را از اشتراک در نیروی صلح اسلامی و شورای اسلامی محروم می سازد. مردم افغانستان نیز باید از این راه حل بی نهایت خرسند باشند، چون قیم های جدید آن ها به جای کلاه پوست بره سایبیریایی، عامه های سیاه و سفید بر سر دارند. و به جای " انقلاب " تیپ روسی به آن ها، " انقلاب " مدل ایرانی به ارمان می آورند.

البته وقتی در پهلوی این " شورای اسلامی بین المللی " چاشنی ولایت فقیه را نیز علاوه کنیم، اشتهای سیری ناپذیر توسعه جوئی ایرانی که ریشه در سیاست های شاهنشاهی دارد، روشنتر به نظر می خورد.

این سناریو وقتی تکمیل می شود که ایران در مذاکرات خود برای آینده افغانستان طرح تجزیه سه گانه افغانستان را مطرح می کند: شمال افغانستان (از شمال هندوکش به آن سو) به روسیه تعلق می گیرد، ولایات پشتون نشین جنوب

شرق و غرب به پاکستان و ولایات جنوب غربی تاجیک و بلوچ با مناطق مرکزی به ایران الحاق می یابد. این طرح تجزیه ایرانی از سال های ۸۳ به این سو در میان نیرو های وابسته به ایران زمزمه می شود و چه بسا شخصیت های مذهبی میهندوستی که به خاطر مخالفت با این گونه طرح های ضد ملی و مزدور منشانه از جانب ایران مورد تعقیب، آزار و خلع صلاحیت قرار گرفته اند.

ادامه دارد